

چرچیل؛ بزرگترین بریتانیایی تاریخ یا سیاستمداری کثیف؟  
فرشته نجات دنیا یا سمبل استعمار و استثمار؟ مقتدر و قوی یا دو رنگ و دو رو؟  
در این اپیزود داستان زندگی کسی و مرور می کنیم که کارها و تصمیم هایش در زندگی تمام ما و پدران و فرزندان ما تاثیر داشته است.

## کودکی وینستون چرچیل چگونه گذشت؟

مادرش دختر یک بانکدار نیویورکی پولدار و پدرش هم سیاستمدار معروف و ثروتمندی بود.  
یکسال بعد از اینکه پدر و مادرش باهم ازدواج می کنند، با اینکه جنی مادر چرچیل فقط چند هفته مانده بود که پسرش وینستون را به دنیا بیاورد، به همسرش اصرار کرد که به مهمانی رقص باله ای بروند که در کاخ برگزار می شد.

آن ها به مهمانی رفتند ولی وسط رقص حال جنی بد می شود و از هوش می رود.  
سریع او را به اتاق تعویض لباس می برد و آنجا وینستون چرچیل، چند هفته زودتر از موعد در 30 نوامبر سال 1874 به دنیا می آید.

دوران کودکی چرچیل در کاخ بزرگی در انگلیس که برای پدربزرگشان بود سپری شد.  
پدربزرگش فرمانده کل نیروهای نظامی ملکه بود. این کاخ هم هدیه ملکه به پدربزرگ چرچیل بود.

## جریان هدیه چه بود؟

سال ها پیش پدربزرگ چرچیل توانسته بود لویی چهارم را، پادشاه فرانسه را در جنگ شکست بدهد در نتیجه ملکه هم این کاخ را هدیه داده بود.  
پدر مادر چرچیل پسرشان را دوست داشتند ولی اصلا به اندازه کافی برای او وقت نمی گذاشتند.  
پدرش که غرق در سیاست بود و وقت نداشت، مادرش هم وقتش را در مهمانی میان افراد سرشناس می گذراند برای همین چرچیل بیشتر جذب پرستارش شد.  
همین پرستارش در دوران کودکی اش نقش پدر و مادر را برای او بازی کرد.

## وضعیت چرچیل در مدرسه ...

چرچیل در مدرسه وضعیت خوبی نداشت. درس خواندن را دوست نداشت و خیلی از دروس را بی فایده می دانست و معمولاً در امتحاناتش رد می شد.  
اما در عین حال که در یادگیری زبان لاتین و ریاضیات خیلی تنبل و کم هوش بود به ادبیات و تاریخ علاقه زیادی داشت.

با اینکه به مدرسه علاقه نداشت ولی سه سالی که در کلاس نظام بود را خیلی دوست داشت. از بچگی به ارتش و سرباز و نظام و مواردی از این قبیل خیلی علاقه داشت. اون برای خودش 1500 سرباز اسباب بازی جمع کرده بود و با سربازای برادرش بازی می کرد.

## پیش بینی چرچیل از جنگ میان بریتانیا و روسیه

بزرگتر که شد علاقه اش به تاریخ بیشتر شد و در سن 14 سالگی مقاله ای نوشت که جنگ میان بریتانیا و روسیه را پیش بینی کرده بود.

متن مقاله معلمش را شگفت زده کرد ولی پدرش فکر می کرد چون وینستون خیلی باهوش نیست، همان بهتر که زندگی نظامی داشته باشد.

پس وقتی او مجبور شد بین نظام و دانشگاه یکی را انتخاب کند پدرش به او گفت بهتر است در آزمون ورودی آکادمی نظام سلطنتی شرکت کند.

چرچیل هم پذیرفت ولی در این امتحان هم رد شد!

یک خصلتی که در شخصیت چرچیل مشخص و بارز است اینجاست که روحیه شکست ناپذیری و تسلیم نشدن در خونش بود.

او هیچ وقت ناامید و تسلیم نمی شد. یک بار برای تفریح به طبیعت رفته بودند و با برادر و پسرعمویش بازی می کردند. آن دو نفر دنبال او بودند که بگیرنش و وقتی در حال فرار بود باید از روی یک پل بزرگ رد می شد. وسط پل که رسید دید پسرعمویش انتهای پل ایستاده خواست برگردد که دید برادرش ابتدای پل ایستاده او باید تسلیم می شد!

ولی این کار را نکرد و از بالای پل خودش را به پایین پرت کرد.

دکتر و جراح آوردند و یکسال طول کشید تا کامل خوب شود.

برای ورود به دانشگاه نظام هم وقتی برای دفعه اول رد شد ناامید نشد و دوبار دیگر امتحان داد تا بالاخره دفعه شوم در امتحان ورودی نظام قبول شد.

در دانشگاه چون دروس نظامی را دوست داشت نمرات خوبی می گرفت.

آخر سر بین 150 نفر با رتبه هشتم فارغ التحصیل شد.

## وینستون چرچیل تنها شد...

پدر چرچیل وقتی 45 سال داشت بعد از یکسال مریضی سخت مرد. چرچیل خیلی از مرگ پدرش ناراحت شد. دوست داشت به پدرش ثابت می کرد آنقدر هم که او فکر می کرد خنگ نیست. او وقتی 21 سالش بود افسر یگان شد. آنجا اسب سواری و چوگان را به صورت حرفه ای یاد گرفت.

او در اوج جوانی چون ماجراجویی را خیلی دوست داشت، مدتی خبرنگار نظامی در جنگ میان چریک های کوبا و اسپانیا شد.

آنجا مردم کوبا علیه استعمار اسپانیا قیام کرده بودند چرچیل هم به عنوان خبرنگار به کوبا رفته بود و گزارشات دست اولش را برای انگلیس می فرستاد.

در کوبا چرچیل به دوتا چیز تا آخر عمرش معتاد شد: اولی خواب بعد از ظهر و دومی سیگار برگ کوبا! حتی بعدها در اوج جنگ وقتی روزی 16 ساعت کار می کرد خواب یک ساعته ظهرش سرگاش بود! سیگار برگ کوبا و در کنارش نوشیدن الکل هم هیچ وقت فراموش نمی کرد.

یک بار ناهار مهمان پادشاه بود. پادشاه به او گفت چطوری وسط ظهر مشروب می نوشی و سیگار می کشی؟ چرچیل جواب داد: تمرین پادشاه باید خوب تمرین کنی! با این اوصاف برخلاف تصور او خیلی عمر کرد. اواخر عمرش خبرنگار از او پرسید راز طول عمر و سلامتی شما چیست؟ چرچیل جواب داد: ورزش، من هیچ وقت ورزش نکردم!!

### چرچیل شوخ طبع بود ...

در ارمنستان هم از چرچیل پرسیدند راز سلامتی ات چیست؟ گفت سه تا چیز. شراب ارمنستان، سیگار کوبا و ورزش نکردن!!

همه اطرافیانش از پادشاه انگلیس تا رئیس جمهور آمریکا می دانستند که او بسیار شوخ طبع است. او سعی می کرد با تعریف داستان های جالب مخاطبش را جذب کند. یک بار در جمعی تعریف کرد که برای یک سخنرانی مهم با تاکسی می رفتم دفتر بی بی سی وقتی رسیدم به راننده گفتم آقا لطفا نیم ساعت صبر می کنی که من برگردم؟

گفت نخیر می خواهم بروم و سخنرانی چرچیل را گوش کنم. چرچیل گفت من ذوق زده شدم و یک اسکناس ده پوندی به راننده دادم. راننده اسکناس و که دید گفت گور بابای چرچیل تا هر وقت بخوای صبر می کنم! شخصیتش جوری بود که اگر کسی برای دفعه اول او را می دید یا خیلی از او خوشش می آمد یا خیلی متنفر می شدند. او در مکالمات عادی اش لکنت زبان داشت ولی در عین حال که لکنت داشت سخنران قهار بود. برای سخنرانی های انقدر تمرین می کرد که اثری از لکنت زبانش نبود.

## چرچیل در جوانی

او پس از آن که به عنوان خبرنگار از کوبا برگشت مدتی هم در کل انگلیس سفر کرد و به واسطه اسم پدر و پدربزرگش که افراد سیاسی بودند، با بررگان سیاسی ارتباط برقرار کرد. کمی بعد او با یگان ارتش به سمت هند رفت. در هند به مطالعه علاقه پیدا کرد. او در مورد سیاست، فلسفه و تاریخ مطالعه زیادی داشت و حتی کتاب هم نوشت. آن زمان کشورهای مستعمره بریتانیا خیلی زیاد بود از استرالیا تا مصر و کانادا مستعمره داشت. حدود یک چهارم خشکی های زمین مستعمره بریتانیا بود. به خاطر همین به آن استعمار پیر می گویند. چرچیل از هند به همراه یگان ارتشی که در آن بود به سودان و خط مقدم مبارزه رفت. البته مبارزه نابرابری که سودانی ها شمشیر داشتند و انگلیسی ها تفنگ! چرچیل آنجا جنگ را دید و در آن شرکت کرد. برای اهداف سیاسی که داشت حضور در جنگ و آدم کشی نیاز بود. چون می خواست سیاستمدار شود. در خاطراتش از جنگ سودان نوشت: اسبم یورتمه می رفت، درست جلوی چشمم یکی خودش را به زمین انداخت. برق شمشیرش وقتی می خواست پایم را قطع کند دیدم. از فاصله سه متری دوتا گلوله بهش شلیک کردم و کشتمش تا نشستم روی زمین دیدم یکی دیگه شان بهم نزدیک شد و سریع بهش شلیک کردم. آنقدر نزدیک بود که وقتی شلیک کردم تفنگ خورد به سرش و من با اسب از روی جنازه اش رد شدم. حالا سودایی ها چون می خواستند مستقل باشند، می جنگیدند. انگلیس هم از هزاران کیلومتر فاصله آمده بود آن ها را قتل عام کند که کرد. چرچیل هم مثل تمام انگلیسی های دیگر در جنگ حق را به خودشان می داد. می گفت هیچ چیزی چشمگیرتر از پیروزی سربازان انگلیس در جنگ برابر دشمنشان نیست.

## سخنرانی چرچیل

چرچیل در یکی از سخنرانی هایش گفت: قرار نیست همیشه در جهان به دنبال صلح باشیم! نمی خواهم بر طبل جنگ بکوبم ولی جنگ موتور پیشرفت بشر است چراکه معمولاً ملتی که برتر است باقی می ماند. او در صحبت هایش هم به نظریه تکامل داروین اشاره کرد. در جنگ سودان چرچیل سالم ماند ولی دوست صمیمی اش مجروح شد و دستش داشت قطع می شد. دکتر گفت هرچه سریع تر باید پیوند پوست روی دستش انجام دهیم. چرچیل داوطلب شد که قسمتی از پوستش را به دوستش بدهد دکتر هم اندازه یک سکه بزرگ از روی ساعدش پوست جدا

کرد و پیوند زد.

حضورش در جنگ شانسی نبود و از قبل با مادرش برنامه ریزی کرده بود. قبل از این ماجراها در نامه ای برای مادرش نوشت چندماه حضور در آفریقای جنوبی باعث می شود ملکه نشان افتخار بدهد.

سعی می کنم چند مدال دیگر هم بگیرم و شمشیرم را غلاف می کنم و به سیاست می پردازم. چرچیل اخبار جنگ و حضور خودش در جبهه را برای انگلیس می فرستاد و مادرش در روزنامه ها پخش می کرد تا به هدفشان برسند.

### چرچیل ارتش را رها کرد:

با وجود ماجراجویی هایی که در نظام داشت، طبق برنامه در 24 سالگی از ارتش استعفا داد و سراغ سیاست رفت. ابتدا در انتخابات مجلس کاندید شد ولی رای نیاورد. در همین شرایط یک روزنامه معروف در لندن به او پیشنهاد داد به عنوان خبرنگار با حقوق خیلی زیاد از جنگ آفریقای جنوبی گزارش بگیرد چرچیل هم سریع قبول کرد. پیشنهاد انقدر خوب بود که چرچیل شد گران قیمت ترین خبرنگار جنگی تاریخ انگلیس! البته شغلش پردردسر بود. وقتی در آفریقای جنوبی به سمت خط مقدم می رفت که گزارش بگیرد، دشمن ها به یکی از قطارهای انگلیسی ها که چرچیل ناخلاف آن بود حمله کردند.

### چرچیل در زندان...

آن ها چرچیل و اسیر کردند و جشن تولد 25 سالگی اش را درون زندان گذراند. چرچیل همزمان که به زندان بان ها می گفت من خبرنگار مستقل هستم و باید من را آزاد کنید، نقشه فرارش را هم می کشید. شرایط زندان و بررسی کرد و متوجه شد که می تواند از دیوار زندان بالا برود. پس نقشه را کشید و زمانی که دید نگهبان ها دورهم جمع شدند و حواسشان به دیوار نیست فرصت را مناسب دید. فرارش از زندان یک داستان بود و مخفی کردن خودش از تعقیب کنندگان یک داستان دیگر!

در زندان شنیده بود شاید کسی بتواند از اینجا فرار کند ولی بیرون از زندان یا او را لو می دهند یا پیدایش می کنند. برای پیدا کردن چرچیل پوستر چاپ کردند و نوشتند هرکسی او را پیدا کند بهش جایزه می دهند. او بلافاصله بعد از فرارش خودش را روی یک قطار باربری انداخت و شب تا صبح آنجا بود. بعد از آن پرید پایین و سه روز در جنگل نزدیک لونه یک کرکس مخفی شده بود. چندروز هم در معدن زغال سنگ یک شخص انگلیسی مخفی شد و در نهایت با کمک همان شخص با یک قطار باربری، رفت و جان سالم به در برد.

## چرچیل از زندان فرار کرد...

بعد از این فرار، داستان فرارش تیتراول روزنامه ها و اخبار کل انگلیس شد. به مناسبت فرارش کلی نامه و پیام تبریک گرفت و خیلی مشهور شد. در این شرایط فرصت را مناسب دید و در سن 26 سالگی برای ورود به مجلس دوباره کاندید شد. این دفعه رای آورد ولی مشکلی وجود داشت. آن موقع نمایندگان مجلس پولی دریافت نمی کردند و چرچیل برای اینکه درآمد داشته باشد سخنرانی می کرد. او همه جا تور سخنرانی برگزار کرد و داستان های جنگ و فرارش را تعریف می کرد و پول در می آورد. چندتا کتاب هم نوشت.

چرچیل با سیاست خاص خودش در زمان مناسب هم پولدار شد و هم به مجلس راه پیدا کرد. بعد از آن کتاب زندگینامه پدرش را هم چاپ کرد.

## چرچیل در 30 سالگی ازدواج کرد:

او در سن 30 سالگی با خانم کلمنتین که چهارسال قبل برای اولین بار او را دیده بود ازدواج کرد. به قول خودش ازدواج کردم و تا آخر عمر به خوبی و خوشی زندگی کردم. کلمنتین هم باهوش، هم زیبا و هم اهل سیاست بود. عقاید سیاسی اش خیلی به عقاید چرچیل نزدیک بود. این خصوصیات همان هایی بودند که چرچیل از همسر آینده اش انتظار داشت.

آن ها صاحب 5 فرزند شدند که چرچیل برای شان وقت می گذاشت و خیلی هم دوست شان داشت. کلمنتین نقش مهمی در زندگی چرچیل داشت و هر جا که می خواست دیکتاتوربازی درآورد ترمزش را می کشید.

او تلاش می کرد اجازه ندهد عصبانیت چرچیل به تصمیمات و اطرافیانش ضربه بزند. چرچیل هم کلمنتین را قبول داشت و هم به او احترام می گذاشت.

بعد از ازدواجش تمرکزش را روی مجلس گذاشت. آن زمان در مجلس دوتا گروه بودند:

حزب محافظه کار و [حزب لیبرال!](#)

آن موقع قدرت دست محافظه کارها بود و چرچیل هم جز این گروه بود.

ولی کم کم با برخی هم حزبی هایش اختلاف پیدا کرد.

وقتی دید یواش یواش قدرت به سمت لیبرال ها می رود و عقایدش بیشتر به حزب لیبرال ها نزدیک است به آن ها

پیوست.

این اتفاق خیلی به ندرت در پارلمان رخ می داد ولی چرچیل به موقع و با سیاستی که داشت این کار را انجام داد. البته او از این تغییر ایده ها زیاد داشت. مدتی طرفدار آلمان بود بعد مخالفش شد، مدتی طرفدار فاشیسم ایتالیا بود بعد یکی از دشمن هایش شد. بعد از اینکه لیبرال ها قدرت را دست گرفتند، چرچیل در 31 سالگی شد معاون وزارت خارجه در مستعمرات بریتانیا! برای یه شخص تازه وارد این افتخار بزرگی محسوب می شد.

## چرچیل وزیر کشور شد

او در 34 سالگی رئیس هیئت بازرگانی هم شد. این سمت مسئولیت بخش بزرگی از اقتصاد داخلی بریتانیا را روی دوش گذاشت.

دو سال بعد در 36 سالگی چرچیل وزیر کشور شد.

کمی بعد از سمت وزارتش، آلمان او را دعوت کرد.

چرچیل وقتی آلمان و از نزدیک دید متوجه شد که یک ارتش بزرگ و آموزش دیده دارد.

همچنین نیروهای دریایی اش هم آنقدر بزرگ و مجهز هستند که در لحظه می توانستند نیروهای دریایی انگلیس را نابود کنند.

همانجا متوجه شد که آلمان برای جنگ آماده می شود وگرنه این همه هزینه برای نظام توجیهی ندارد.

برای همین وقتی برگشت به بقیه اعضای دوت هم در مورد این موضوع هشدار داد.

سریع پیشنهاد داد که نیروی دریایی انگلیس تقویت شود برای همین یکسال بعد خودش شد اولین دریاسالار نیروی دریایی انگلیس!

بعد از آن هم قوی ترین ناوگان دریایی جهان را درست کرد و سپس لشکر هوایی نیروی دریایی را درست کرد،

که اسمش را نیروی هوایی سلطنتی گذاشتند.

یکی دیگر از کارهای مهمی که کرد این بود که سوخت بزرگ ترین ناوگان دریایی جهان را از زغال سنگ به نفت تبدیل کرد.

پیش بینی می کرد که قرن بیستم دست دولتی است که طلای سیاه را کنترل می کند.

او نفت را از آبادان تهیه می کرد.

وقتی انگلیس صاحب نفت ایران شد چرچیل گفت:

نفت ایران هدیه ای از سرزمین پریان است و فراتر از آرزوهای بلندپروازانه بریتانیا است.

طبق پیش بینی چرچیل دوسال بعد از تمام کارهایی که کرد آلمان علیه فرانسه اعلان جنگ کرد.

بعد از آن آلمان به بلژیک حمل کرد. از طرف دیگر انگلیس به طرفداری فرانسه علیه آلمان اعلان جنگ کرد و در نهایت

جنگ جهانی اول رخ داد.

شاید این سوال مطرح شود که چرا یک کشور به طرفداری کشورهای دیگر وارد جنگ می شدند؟

## ساخته شدن اولین تانک در دنیا

دو دلیل اصلی داشت.

یکی مصلحت و نفع و دوراندهی ان کشور بود

مثلا انگلیس می دانست آلمان اگر فرانسه را بگیرد فردای آن روز به انگلیس حمله می کند.

برای همین پشت فرانسه در می آمد.

دومین دلیل این بود که آن ها قبل از جنگ باهم تفاهم نامه بسته بودند.

مثلا در تفاهم نامه قید شده بود که هرکس به انگلیس حمله کند فرانسه پشت انگلیس در می آید

و برعکس! هرکس به فرانسه حمله کند انگلیس پشت فرانسه در می آید.

در جنگ جهانی اول و دوم انگلیس و فرانسه یه طرف بودند و آلمان طرف دیگر

در طول جنگ چرچیل طرح و تاکتیک های ابداعی متنوعی پیشنهاد می کرد.

یکی از آن ها ساخت کشتی های جنگی بود که به جای آب در خشکی روی زنجیر یا شن راه بروند.

برای همین کمیته کشتی های زمینی را تشکیل داد.

نتیجه کار شد ساخته شدن اولین تانک در دنیا! البته همیشه طرح های او با موفقیت همراه نبود.

بدترینش که همیشه مخالفانش هم به ان اشاره می کردند شکست در جنگ با عثمانی ها در دریا بود.

چرچیل اصرار می کرد باید به منطقه گالیپولی نزدیک ترکیه لشکر بکشند و تنگه دریایی آن جا را فتح کنند.

با این کار می خواست راه دریایی اش را به شوروی که متحدشان بود باز کند.

عثمانی به روسیه حمله کرده بود و از طرف دیگر به آلمان راه دریایی داده بود و می خواست به آلمان کشتی هم بدهد.

برای همین چرچیل به جنگ با آن ها رفت.

## نقشه جنگی ای که مشکل اجرایی داشت نه طراحی!

خیلی ها در انگلیس مخالف این کار بودند ولی چرچیل خودسرانه دستور این کار را داد.

نیروهای دریایی بزرگ انگلیس لشکرکشی کردند به سمت دولت عثمانی

امپراطوری عثمانی که هم پیمان آلمان بود حسابی از خجالت شان درآمد.

بعد از اینکه این جنگ بیش از 500 هزار نفر کشته و زخمی از هر دو طرف داد و کلی از کشتی های انگلیس غرق شدند،



انگلیس و متحدانش با خفت عقب نشینی کردند. در این درگیری اسم یکی از نظامی های دولت عثمانی برای رشادت هایش سر زبان ها افتاد. او مصطفی کمال آتاتورک بود که بعدا بنیان گذار ترکیه نوین شد.

هرچند که این نقشه جنگی بیشتر مشکل اجرا داشت تا طراحی، ولی چرچیل مجبور شد به خاطر شکست از سمت وزارتش استعفا دهد. کمی بعد هم نخست وزیر استعفا داد ولی چرچیل با این شکست ها انگیره اش کم نمی شد و می گفت: موفقیت یعنی رفتن از شکستی به شکست دیگر بدون از دست دادن اشتیاق! برای همین بعد از استعفا دوباره به ارتش برگشت. در ارتش فرمانده گردان شد و به خط مقدم رفت.

از آنجا برای همسرش نامه می نوشت و او را از وضعیت خط مقدم آگاه می کرد. همسرش هم نامه می نوشت و او را از وضعیت سیاسی آگاه می کرد. جالب است که چرچیل همراه نامه نقاشی هایش هم از خط مقدم برای همسرش می فرستاد. در کل او همیشه نقاشی می کرد به خصوص در سنین پیری! در 42 سالگی چرچیل وزیر اسلحه و مهمات شد که در دوران جنگ پست خیلی مهمی بود.

## تلاش چرچیل برای راضی کردن آمریکا

مدتی کارش این بود که صبح ها در دفترش کار می کرد، بعدازظهر با هواپیما به فرانسه می رفت با نیروهای نظامی دیدار می کرد و برمی گشت. در این دوران چرچیل تلاش زیادی کرد که آمریکا را متقاعد کند تا به نفع انگلیس وارد جنگ شود. ولی آمریکا دوست نداشت در جنگ دخالت کند. از طرفی به هر کشتی ای که به سمت سواحل انگلیس می رفت حمله می کرد. چندبارهم به کشتی های تجاری آمریکا حمله کرد و هرچه آمریکا می گفت ما به جنگ ارتباطی نداریم تاثیر نداشت.

تا اینکه آلمان یک کشتی مسافربری آمریکا که مقصدش انگلیس بود را زد، از آن موقع آمریکا رسما وارد جنگ شد. آمریکا که وراد جنگ شد کفه ترازو به سمت انگلیس و متحدانش سنگین تر شد. در نهایت در نوامبر 1918 جنگ جهانی اول بعد از 4 سال و نیم با شکست آلمان و متحدانش به پایان رسید. طرفین دعوا پیمان معروف ورسای را نوشتند. در پیمان ورسای آلمان شکست خورده به شدت مجازات و تحقیر شد.

گفتند آلمان باید چندین میلیارد دلار خسارت بدهد.  
علاوه بر آن همه کشتی هایش را باید تحویل بدهد.  
با هزینه خودش برای طرف مقابل هم باید کشتی بسازد.  
5 هزار موتور قطار و 1500 ماشین هم بسازد و تحویل بدهد.  
همچنین باید یک ناحیه ذغال سنگ خیزش هم به مدت 15 سال به فرانسه بدهد.  
عملا آلمان با این شرایط فلج می شد.  
تازه ارتش آلمان بیش از 100 هزار نفر و بیش از 6 کشتی جنگی هم نمی توانست داشته باشد.

### عدم رضایت چرچیل از معاهده ورسای

13 درصد از خاکش میان چند کشور تقسیم شد و...  
چرچیل به این معاهده راضی نبود.  
او فکر می کرد این حکم خیلی سختگیرانه است و اینگونه تصور می کرد که این حکم موجب می شود،  
مردم آلمان از اروپایی ها بدشان بیاید و به کمونیسم روی بیاورند و زمینه جنگ بعدی فراهم شود.  
حتی به نخست وزیر پیشنهاد کرد برای به دست آوردن دل مردم آلمان برای شان چند کشتی به همراه غذا و آذوقه ارسال کنند.

ولی نخست وزیر قبول نکرد و گفت الان مردم انگلیس و فرانسه عصانی هستند و اگر این کار را انجام بدهیم واکنش بدی نشان می دهند.  
آلمانی ها هم به شدت به این احکام معترض بودند ولی چاره ای نداشتند.  
چون طرفین دیگر تهدید کرده بودند که اگر قبول نکنی همه با هم بهت حمله می کنیم.  
در نهایت هم با تحقیر مجبور به قبول پیمان صلح شدند و بذر نفرت در دل آلمانی ها نشست.

### وضعیت ایران در جنگ جهانی اول

احمدشاه قاجار که تازه به سن قانونی رسیده بود پادشاه ایران شده بود.  
ایران در زمان شروع جنگ اصلا اوضاع مناسبی نداشت.  
ایران هم باید اظهار نظر می کرد که با کدام طرف است ولی گفت ما بی طرف هستیم.  
ولی هیچ کدام از طرفین دعوا توجهی به بی طرفی ایران نکردند.  
شوروی از شمال به ایران حمله کرد و تا نزدیکی اصفهان آمد.

متحدش انگلیس از جنوب شرقی حمله کرد و حتی بوشهر را هم گرفت.  
از طرفی دیگر دولت عثمانی رفیق آلمان و دشمن انگلیس از غرب حمله کرد و تا همدان را گرفت.

ثمره اش برای مردم ایران که هیچ کاره بودند شد سال ها قحطی و رنج و عذاب!  
آمار دقیقی از کشته شدگان ایران طی جنگ جهانی اول نیست ولی مورخان می گویند بالای یک میلیون نفر فقط از قحطی مردند.  
در کل جنگ جهانی اول بالای ده میلیون سرباز و حدود 20 میلیون غیرنظامی کشته شدند.

## بعد از جنگ جهانی اول

جنگ که تمام شد مردم انگلیس و بسیاری از دولتمردان اعتقاد داشتند که دیگر نیاز نیست این همه هزینه ادوات نظامی کنیم.

آن ها گفتند سلاح هایی که باقی مانده فعلا به کار نمی آید ولی چرچیل کاملا مخالف بود و دستور داد تمام سلاح ها انبار شود.

همین آینده نگری چرچیل بعدا خیلی به کارش آمد.

چرچیل با توجه به اتفاقاتی مثل فرار از زندان و حضورش در خط مقدم جبهه سودان تصور می کرد که به دنیا آمده تا کارهای مهمی انجام دهد.

او فکر می کرد اگر توانسته از زندان فرار کند برا یاین بوده که بتواند در جنگ جهانی اول به وظیفه اش عمل کند.

بعد که جنگ تمام شد در سن 57 سالگی به آمریکا رفته بود.

انجا وقتی داشت از خیابان رد می شد یک لحظه فراموش می کند که آمریکایی ها خلاف انگلیسی ها از سمت راست رانندگی می کنند

و یک تاکسی با او تصادف می کند.

وقتی به بیمارستان می برنش و زنده می ماند اینگونه تصور می کند که حتما هنوز یک وظیفه مهم تری دارد و به آن عمل نکرده که زنده مانده است.

6 سال بعد از جنگ جهانی چرچیل دوباره خطر آلمان را به پارلمان هشدار داد و گفت  
آن ها می خواهند پیمان ورسای را زیر پا بگذارند و به کل اروپا مسلط شوند.

ولی مردم و دولتمردان خیلی علاقه ای به جدی گرفتن این هشدارها نداشتند.

از طرف دیگر در آلمان یک نفر روز به روز قدرتمندتر می شد و اسمش در هر محفل سیاسی می آمد.

او آدولف [هیتلر](#) بود.

وقتی چرچیل 62 ساله بود هیتلر پیمان ورسای را زیر پا می گذارد و دستور می دهد سربازانش در مرز فرانسه رژه بروند.

## چرچیل معتقد بود بدون اینکه جنگی با آلمان‌ها داشته باشند شکست خوردند

اینطوری می‌خواست به همه نشان دهد خبری از تعهد به آن احکام سنگین 18 سال قبل نیست. دوسال بعد هیتلر تصمیم گرفت که به چکسلواکی حمله کند. نخست‌وزیر انگلیس نزد هیتلر رفت و هیتلر به او اطمینان داد که فقط می‌خواهد بخش کوچکی از چکسلواکی را که مردمش آلمانی هستند را بگیرد. نخست‌وزیر انگلیس هم قبول کرد. وقتی نخست‌وزیر برگشت چرچیل به او گفت چه کردی؟ ما بدون اینکه جنگی داشته باشیم از آلمان‌ها شکست خوردیم.

فکر کردی [آدولف هیتلر](#) به گرفتن یک شهر قناعت می‌کند؟ پیامد این کاری که انجام دادی تا مدت‌ها دست از سرمان بر نمی‌دارد. فکر نکنید این پایان ماجراست این تازه شروع انتقام آلمان‌ها است. کمی که گذشت صحت حرف‌های چرچیل به همه ثابت شد. یکسال بعد آلمان به چکسلواکی حمله کرد و کل کشور را گرفت. و بعد آماده حمله به لهستان شد. بالا فاصله انگلیس و لهستان به آلمان هشدار دادند که اگر به لهستان حمله کنی با ما طرف می‌شوی! هیتلر هم بدون اعتنا به آن‌ها به لهستان حمله کرد و این شد آغاز جنگ جهانی دوم!

کمی بعد نخست‌وزیر انگلیس استعفا داد و وینستون چرچیل جایگزین او شد. چرچیل 65 ساله آماده بود تا کاری که همیشه معتقد بود به خاطرش به دنیا آمده و تا الان زنده مانده، انجام دهد. همان روزهای اول نخست‌وزیریش آلمان به هلند، لوگزامبورگ و بلژیک هم حمله کرد و همینطوری پیش می‌رفت. تازه آلمان متحد جدیدی هم پیدا کرده بود! موسیلمانی در ایتالیا! چرچیل بعد از نخست‌وزیر شدن اولین کاری که کرد این بود که برای مردم انگلیس سخنرانی کرد. به آن‌ها گفت ما در جنگ با آلمان‌ها به همراه متحدمان فرانسه ایستاده ایم.

## چرچیل دروغ می‌گفت تا مردم روحیه شان از بین نرود

او [دروغ](#) می‌گفت تا مردم و سربازها روحیه شان را نینازند. به قول خودش یک دروغ قبل از اینکه حقیقت فرصت پیدا کند شلوارش را بیوشد، کل دنیا را گرفته است. انگلیس و فرانسه تلاش می‌کردند مقابل آلمان‌ها بایستند ولی مدام شکست می‌خوردند و مجبور به عقب‌نشینی می‌شدند.

در طی جنگ انگلیسی ها سلاح های زیادی را از دست می دادند به خصوص زمانی که مجبور می شدند عقب نشینی کنند. داشت مهماتشان تمام می شد که چرچیل انبار مهمات جنگ جهانی اول را باز کرد. با اینکه سلاح ها قدیمی شده بودند اما بازهم به کارشان آمد.

هیتلر کشو به کشور پیش می رفت و این دفعه به فرانسه، متحد اول انگلیس حمله کرد و فرانسه را هم گرفت. هیتلر مطمئن بود که انگلیس از ترس آلمان جرات نمی کند جنگ را به تنهایی ادامه دهد و تسلیم می شود. ولی چرچیل هیچ وقت تسلیم شدن را بلد نبود! او تصمیم گرفت با آلمان بجنگد و مخالفان زیادی هم داشت. مخالفانش می گفتند اجازه بده موسیلینی وساطت کند و با آلمان نجنگیم. چرچیل هم می گفت سر میز مذاکره با هیتلری که کل اروپا را گرفته است، ما هیچ امتیازی نداریم و در نهایت باید تسلیم شویم .

### تصمیم چرچیل برای ادامه جنگ با آلمان

او می گفت ملتی که شکست بخورد دوباره خودش را می سازد ولی ملتی که تسلیم شود تا ابد برده می ماند. در این کشمکش ها چرچیل توانست نظر پادشاه را جلب کند و بعد از یک سخنرانی تاریخی تصمیم به ادامه جنگ با آلمان گرفت. او در قسمتی از سخنرانی اش می گوید:

بقای تمدن مسیحی در گرو این نبرد است. اگر ما بتوانیم ایستادگی کنیم زندگی تمام اروپایی ها و تمام مردم جهان را نجات داده ایم. و اگر شکست بخوریم دنیا در ورطه دیکتاتوری تاریکی غرق خواهد شد. چرچیل در جنگ خیلی امیدوار بود که مثل جنگ جهانی اول آمریکا به کمک انگلیس بیاید. برای همین به روزولت، رئیس جمهور آمریکا نامه نوشت و گفت: لازم نیست وخامت اوضاع را به شما بگویم. هیتلر به زودی به ما حمله می کند.

شاید هدف بعدی اش هم شما باشید. اگر آمریکا می خواهد به ما کمک کند باید هرچه زودتر این کار را انجام دهد. ولی روزولت جواب داد من باید به خواست مردم و کنگره اهمیت بدهم و بی طرف بمانم. هیتلر هم فرصت را مناسب دید و به انگلیس حمله کرد. اولین جنگ هوایی تمام عیار تاریخ! تعداد هواپیماهای آلمانی در جنگ خیلی بیشتر بود.

در عوض هواپیماهای انگلیسی ها کمی مدرن تر بود و این مزیت را داشتند که در کشور خودشان می جنگیدند. آلمان وحشیانه با لندن و شهرهای دیگر حمله کرد و بمب های یک تنی را مثل نقل و نبات روی سر انگلیسی ها می ریخت.

چرچیل قبل از حملات، دستور ساخت پناهگاه های زیرزمینی را داده بود که کمی هم عجیب بودند. فقط داخل یکی از این پناهگاه ها 200 اتاق در عمق 18 متری زمین بود.

## قدرت نمایی هیتلر و چرچیل

جلسات دولت در این پناهگاه ها برگزار می شد. هیتلر وقتی از وجود این پناهگاه ها آگاه شد تعدادی بمب مخصوص آن ها ساخت. این بمب ها قدرتشان بیشتر بود و نوک تیزی داشتند. وقتی به زمین برخورد می کردند عمق بیشتری می رفتند. از طرف دیگر چرچیل پناهگاه های امن تر می ساخت. چرچیل پناهگاه های دیگری برای آمریکایی ها ساخت که وقتی به انگلیس می آمدند به آن جا می رفتند. این پناهگاه ها در عمق 32 متری زمین ساخته بودند با دیوارهای زخیم ضدبمب و ضدگاز که هنوز هم توسط دولت انگلیس برای نگهداری اسناد محرمانه استفاده می شود.

چرچیل یک تونل هم از زیر شهر لندن زده بود که دوبار هم از زیر رودخانه تایمز رد می شد. در این تونل چهل هزار سیم تلگراف و تلفن رد کرده بود که اگر روی زمین دکل ها را زدند ارتباط زیر زمینی داشته باشند. ته تونل به ساختمان اصلی ارتباطات به نام فارادی می خورد. فارادای یک ساختمان بتنی بدون پنجره با درب های چندتایی بود. هیتلر فقط در یک روز 2500 بمب به آن زد ولی برای فارادی هیچ اتفاقی نیفتاد. هیتلر که دید از راه هوایی چرچیل تسلیم نمی شود سعی کرد از دریا اقدام کند و عملیات شیردریایی را شروع کرد. از طرفی آمریکا هم که اعلام بی طرفی کرده بود، بی طرف ماند ولی تمام تجهیزات نظامی را به بریتانیا می فروخت.

وقتی بریتانیا خواست کالاهای ضروری کشورش را از آمریکا بگیرد، کنگره آمریکا اعلام کرد هرچه می خواهند به آن ها بدهند بدون اینکه انگلیس زمان پرداخت پول را اعلام کند. تقریباً دو سال بعد اوضاع تغییر کرد.

ژاپن که در جنگ متحد آلمان بود به ناوگان آمریکا در جزایر هاوایی حمله کرد. این وسط چرچیل از همه خوشحال تر بود چراکه آمریکا به نفع انگلیس وارد جنگ می شد.

**اشتباه ژاپن، آمریکا را هم وارد جنگ کرد**

ابتدا چرچیل و بعد از آن آمریکا به ژاپن اعلان جنگ کردند. آلمان و ایتالیا هم به آمریکا اعلان جنگ کردند. همه ما نتیجه این جنگ را می دانیم و از بمب شیمیایی هیروشیما و جنایت وحشتناکی که آمریکا انجام داد آگاه هستیم. اما دقت کنید تا اینجا آمریکا در جنگ شرکت نداشت و دوست هم نداشت شرکت کند ولی بلندپروازی ژاپنی ها که چندتا از مستعمره های انگلیس و آمریکا را در آسیا گرفته بودند باعث شد به پایگاه آمریکایی ها در جزایر هاوایی حمله کنند و آن اتفاق رخ بدهد.

با اشتباه ژاپن آمریکا هم به جنگ وارد شد. از طرف دیگر هیتلر بزرگ ترین اشتباه زندگی اش را کرد و به شوروی حمله کرد.

خیلی ها معتقدند دلیل حمله آلمان به شوروی در آن زمان به خصوص وقتی درگیر جنگ با انگلیس بود، این بود که چرچیل با همکاری سازمان اطلاعات انگلیس به روش های مختلف اخبار جعلی می فرستاد سمت هیتلر که شوروی به زودی به آلمان حمله می کند. در صورتی که پیش از این شوروی اعلام بی طرفی کرده بود و با آلمان پیمان صلح داشت.

ولی با حمله آلمان به شوروی به امید فتح کل جهان توسط هیتلر، پای شوروی هم به جنگ باز شد. با وجود اینکه خیلی رابطه خوبی با انگلیس نداشت با آن ها متحد شد. خیلی ها در انگلیس از چرچیل به خاطر اتحادش با جماهیر شوروی انتقاد می کردند. چرچیل هم در جواب می گفت: من هم از کمونیست بدم می آید ولی از نازی ها و هیتلر متنفرم! اگر هیتلر با جهنم هم بجنگد من هم پیمان جهنم می شوم! کم کم اوضاع انگلیس و متحدانش در حال تغییر بود.

## ایران و جنگ جهانی دوم

استالین نزدیک مرزهای شوروی با آلمان ها درگیر شده بود و در یک نبرد خونین بعد از اینکه 500 هزار نفر از روس ها مردند،

در نهایت توانستند جلوی پیشروی آلمان ها را بگیرند.

بعد از آن استالین از رهبران انگلیس و آمریکا یعنی چرچیل و روزولت خواست دورهم بنشینند و در مورد چگونگی شکست آلمان ها صحبت کنند.

مکان جلسه ای به این مهمی تهران و در سفارت شوروی بود.

ایران بی طرفی خودش را اعلام کرده بود ولی روسیه و انگلیس به بهانه اینکه ایران در حال نزدیک شدن به آلمان است، از شمال و جنوب به ایران حمله کردند و خیلی راحت کشور را گرفتند.

قبل از حمله رضاشاه که از موضوع با خبر شده بود به انگلیس و شوروس اعتراض کرد و از آمریکا هم کمک خواست، ولی نه آن ها به اعتراضش توجهی کردند و نه آمریکا به درخواستش جوابی داد. ایران که زورش به انگلیس و روسیه نمی رسید تسلیم شد. بلافاصله رضاشاه که معترض شده ب.د را تبعید کردند و پسرش محمدرضا شاه را به جای او گذاشتند. ایران برای آن ها حکم شاه راه را داشت.

انگلیس مس توانست از طریق ایرن کمک ها و ادوات نظامی اش را به شوروی برساند. به خصوص که رضاشاه از جنوب تا شمال را ریل راه آهن ساخته بود و انگلیس، شوروی و آمریکا نهایت سواستفاده را از این موضوع کردند. سربازهای خارجی همه جا بودند و دوباره قحطی شد. آردو نان و... می رفت شوروی و در جبهه علیه آلمان!

## یکی از مهم ترین تصمیمات تاریخ در ایران!

در نهایت رهبران سه قدرت بزرگ دنیا در سفارت شوروی دور هم جمع شدند و می خواستند یکی از مهم ترین تصمیمات تاریخ را بگیرند. استالین هیچ وقت سوار هواپیما نمی شد و همیشه با قطار سفر می کرد. اما در سفر به تهران برای اولین بار سوار هواپیما شد. روزولت هم که از آمریکا آمده بود و چون اقامتگاهش تا سفارت شوروی فاصله داشت و می ترسید ترورش کنند، چند روزی در همان سفارت شوروی ماند.

چرچیل هم وقتی به تهران آمد تولدش بود برای همین جشن تولد مفصل 69 سالگی اش را در سفارت گرفتند. شاه جوان ایران را هم در طول مذاکرات اصلا دعوت نکرده بودند. از میان این سه نفر استالین به ملاقات شاه رفت ولی چرچیل و روزولت به ملاقات شاه نرفتند بلکه شاه به ملاقات آن ها رفت.

در نهایت طی چندروزی که ایران بودند نقشه مقابله با آلمان و ضربات اخر را کشیدند. کمی قبل از اینکه جنگ جهانی تمام شود در یکی از حمله های هوایی آمریکا به ژاپن، ژاپنی ها یکی از هواپیماهای آمریکا را با 9 سرنشین می زنند.

از این 9 نفر 8 تن از آن ها اسیر ژاپنی ها می شوند و به دستور ژنرال تاجیبانا سرشان را می برند و قسمت هایی از جنازه شان را به عنوان شام می خورند.

آن یک نفر که جان سالم به در برد جوان 20 ساله ای بود که بعد از اینکه 4 ساعت در آب شناور بود،



به طور شانس‌ی یک زیردریایی آمریکایی نجاتش می دهد.  
وقتی او را به زیردریایی می آورند اسمش را می پرسند و می گوید:

**جرج بوش!**

## پایان جنگ جهانی دوم

بالاخره جنگ جهانی دوم هم بعد از 6 سال در سپتامبر 1945 به پایان رسید.  
اما ژاپن هنوز تسلیم نشده بود که آمریکا آن جنایت بزرگ را مرتکب شد.  
این جنگ بزرگترین و وحشیانه ترین جنگ در طول تاریخ عمر بشر بوده و هست.  
آمار کل کشته شدگان جنگ جهانی دوم بین 65 تا 80 میلیون نفر تخمین زده شده است.  
هیتلر در این جنگ فقط 1 و نیم میلیون کودک کشت که جرم بالای یک میلیون آن ها این بود که یهودی بودند!

ارتش نازی بیش از 6 میلیون یهودی را سوزاند فقط به خاطر اینکه یهودی بودند!  
شوروی 22 میلیون نفر کشته داد. ارتش سرخ همین کشور به بیش از 2 میلیون زن آلمانی تجاوز کرد.  
انگلیس در حمله به درسدن آلمان به همراهی آمریکا 3500 بمب انداخت و 25 هزار غیر نظامی را کشت.  
آمریکا با حمله اتمی اش به ژاپن بیش از 200 هزار نفر را با خاک یکسان کرد.

## بعد از جنگ جهانی دوم

چند هفته پس از پایان جنگ در بریتانیا انتخابات برگزار شد ولی در کمال تعجب چرچیل رای نیاورد.  
با وجود اینکه مردم خیلی به او علاقه داشتند و در جنگ پیروز شده بود،  
ولی مردم نخست وزیر جنگ نمی خواستند. آن ها نخست وزیر صلح می خواستند.  
چرچیل بعد از اینکه رای نیاورد گفت: مردم حق دارند ما را بیرون بیانند.  
این یعنی دموکراسی یعنی همان چیزی که ما برای آن جنگیدیم.  
چرچیل نخست وزیر نشد ولی در پارلمان ماند.

اینبار درباره قدرت شوروی و استالین به همه هشدار می داد هر چند که مثل دفعه قبل کسی به هشدارهایش توجهی نمی کرد.

از آنجایی که در دو جنگ جهانی حضور داشت و تصمیم هایش مسیر تاریخ و زندگی بشر را تغییر داده بود،  
مدارج و مدارک افتخاری و بین المللی به سمتش سرازیر شد.  
همه جا از او دعوت می کردند که سخنرانی کند. در یکی از کالج ها که برای سخنرانی دعوت شده بود،  
سخنرانی معروف خودش به نام پرده آهنین را انجام داد و گفت:

احزاب کمونیسم در تمامی کشورهای کوچک شرق آسیا رخنه کردند خیلی بیشتر از تعدادشان قدرت را به دست گرفتند. در این کشورهای حکومت پلیسی به تمام جزئیات زندگی مردم نظارت می کند. اصلا دموکراسی واقعی در آن ها وجود ندارد. هرچند که دیگر هیچ وقت جنگ بزرگی میان شوروی و اروپا در نگرفت ولی تا مدت های زیاد مردم از سایه شوم جنگ می ترسیدند.

### چرچیل برای بار سوم هم نخست وزیر شد

چرچیل در 76 سالگی دوباره در انتخابات شرکت کرد و برای دفعه دوم نخست وزیر شد. دو سال بعد در 77 سالگی مقابل ملکه الیزابت زانو زد و ملکه به او لقب سِر داد. بعد از آن هم به خاطر کتاب خاطراتش از جنگ جهانی دوم برنده جایزه نوبل ادبیات شد. وقتی می خواست جایزه اش را بگیرد گفت: از تصمیم شما برای اعطای این جایزه به خودم میبهرتم امیدوارم اشتباه نکرده باشیم.

هم من هم شما دل ه دریا زدیم و من شایستگی دریافت این جایزه را ندارم ولی اگر شما تردیدی ندارید من هم قبول می کنم.

در سن 79 سالگی سکنه بدی کرد و قسمتی از بدنش فلج شد. قدرت راه رفتن و درست حرف زدن را از دست داد. ولی او تسلیم بیماری هم نشد و آنقدر مقاومت کرد که اوضاع راه رفتن و صحبت کردنش خوب شد. بعد از آن هم با تصمیم کنگره آمریکا اولین شهروند افتخاری کنگره آمریکا شد. در 82 سالگی به پیشنهاد برخی از اعضای کابینه از نخست وزیری استعفا داد ولی پارلمان را تقریبا تا 90 سالگی ول نکرد.

او در 26 ژانویه سال 1965 چرچیل 91 ساله برای اولین و آخرین بار تسلیم شد و مرد. قبل از مرگش گفته بود من آماده ام تا سازنده ام را ببینم ولی اینکه سازنده ام هم برای آزمون بزرگ ملاقات بامن آماده هست یا نیست را نمی دانم!

به دستور ملکه جسد چرچیل برای سه روز در دید عموم قرار گذاشته شد. در مراسم خاکسپاری اش بزرگان سیاسی بیش از یکصد کشور جهان حضور داشتند. در کل زندگی چرچیل یک نقطه ابهامی وجود دارد که بدون جواب مانده است!

### چرچیل به عنوان بزرگترین بریتانیایی تاریخ انتخاب می شود

او انسان خوبی بود که اسطوره مردم انگلیس است یا سیاستمدار نامردی بود که کشورهای دیگر را استثمار می کرد؟ او در درجه اول یک سیاستمدار بود. وظیفه سیاستمدار حفاظت از منافع مردم و کشورش است. وظیفه چرچیل حفظ منافع مردم و کشورش با هر قیمتی بود. او در کشورش باور عمیقی به آزادی و دموکراسی داشت و برای تحقق این امر از جان خود مایه گذاشت. ولی در هند وقتی گاندی می خواست هند مستقل باشد دستور بازداشتش را داد.

رضا خان که به زیرپا گذاشتن آزادی ایران اعتراض می کند، تبعید می شود! در سودان کسانی که برای آزادی می جنگند را با دست های خودش می کشد. او برای انگلیس در 7 جنگ در 4 قاره جنگید. 30 عنوان کتاب نوشت. 25 سال وزیر بود. 9 سال نخست وزیر بود.

ولی در راه اندازی 8 کودتا در کل دنیا از جمله کودتا 28 مرداد ایران نقش داشت. سال های سال چندین کشور دنیا مستعمره اش بودند و اجازه اعتراض نداشتند. حقوق کارگرهای انگلیس برایش مهم بود و اولین بار حقوق کارگری و بیمه بیکاری در نظر گرفت ولی کارگرهای دیگر کشورها اهمیت نداشتند. خودش می گفت تاریخ جهان در این خلاصه می شود: کشورها وقتی قدرتمند هستند عدالت برقرار نیست، وقتی شروع به برقراری عدالت می کنند دیگر قدرتمند نیستند.

**مجله تایم چرچیل را به عنوان مرد نیمه اول قرن بیستم معرفی می کند.**

در انتخابات بی بی سی در سال 2002 یعنی تقریباً 4 نسل بعد از مرگش او بزرگترین بریتانیایی تاریخ حتی بالاتر از شکسپیر و نیوتن می شود.